



تحلیلی روان‌شناسانه بر داستان کوتاه «داش آکل» صادق هدایت

کبری فرجی آرپناهی^۱

پرستو کریمی^۲

چکیده

ادبیات و روان‌شناسی دو حوزه، با اشتراکات بسیار است. اشتراکاتی که بر مبنای آن‌ها، شاخه‌ای از نقد ادبی، با نام «نقد روان‌شناسانه» (Psychological Criticism)، شکل گرفته‌است که متن را بر پایهٔ مسائل روان‌شناسی تحلیل می‌کند. این پژوهش، روشی توصیفی-تحلیلی دارد، و چون با اتکا به نقد روان‌شناسانه صورت می‌گیرد، دارای رویکردی میان‌رشته‌ای است. هدف آن بررسی و تحلیل اختلال یا اختلالات روانی موجود در رفتار «داش آکل»، شخصیت اصلی داستان کوتاه «داش آکل» صادق هدایت است. به همین منظور، در آن، ابتدا با استفاده از داده‌های دانش روان‌شناسی، اشاره‌ای کوتاه به مبحث اختلال روانی شده‌است و سپس شخصیت داش آکل از نظر اختلال یا اختلالات روانی، با توجه به کنش‌ها و واکنش‌هایی که در داستان دارد، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌است. دستاورد پژوهش نشان می‌دهد که در داستان کوتاه داش آکل، شخصیت اصلی آن، در اثر یک ماجرای عاشقانه و ناکامی ناشی از آن، به اختلال افسردگی گرفتار می‌شود. این اختلال به‌مرور، در روان داش آکل شدت می‌گیرد و تمام زندگی او را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. سرانجام نیز داش آکل بعد از هفت سال ابتلا به این اختلال، برای رهایی از آن، به نوعی خودکشی غیرمستقیم، دست می‌زند. بر مبنای نشانه‌ها و قراینی که نویسنده با رویکردی انتقادی، در داستان گنجانده‌است، مسائل اجتماعی، نظیر باورهای غلطی که در میان مردم عرف شده، در شکل‌گیری اختلال افسردگی داش آکل نقشی مؤثر داشته‌است. علاوه بر اختلال افسردگی، اختلال مازوخیزم، با درجه‌ای ضعیف، نیز در شخصیت داش آکل مشاهده می‌شود.

کلیدواژه‌ها

نقد روان‌شناسانه، اختلال روانی، داستان کوتاه «داش آکل» صادق هدایت.

۱. دانش‌آموختهٔ کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران.

رایانامه: faraji.arpanahi@gmail.com

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران. (نویسنده مسئول).

رایانامه: parastou_karimi@yahoo.com

۱. مقدمه

ادبیات و روان‌شناسی پیوندها و اشتراکات بسیاری با هم دارد؛ آن‌گونه که «فروید» روان‌کاو برجسته اتریشی، نویسنده‌ها را بهترین روان‌شناسان دانسته‌است (یاوری، ۱۳۷۴: ۱۸). این گفته فروید نشان می‌دهد که متون ادبی عرصه‌ای برای ظهور مسائل مختلف روان‌شناسی است؛ زیرا آن‌چه که بر قلم نویسنده جاری می‌شود، خواه و ناخواه گوشه‌هایی از ذهن و ضمیر و زوایای پنهانی اندیشه او را نمایان می‌سازد. بر مبنای پیوندها و اشتراکاتی که میان دو حوزه ادبیات و روان‌شناسی وجود دارد، رویکردی از نقد ادبی، با عنوان «نقد روان‌شناسانه» پدید آمده‌است که متون ادبی و عناصر مرتبط با آن را از دیدگاه مسائل مختلف دانش روان‌شناسی می‌کاود (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۵۱-۲۵۳).

در نمایی کلی ریشه مسائل و مشکلات روانی به دو صورت: ۱. آن‌هایی که ریشه فردی، و ۲. آن‌هایی که منشأ اجتماعی دارد، قابل دسته‌بندی است؛ چرا که هر فرد در کنار مسائلی که جنبه شخصی دارد، از مسائل مختلف مربوط به اجتماعی که در آن زندگی می‌کند، تأثیر می‌پذیرد. به‌عنوان نمونه، وجود برخی عادات و فرهنگ‌های غلط اجتماعی یا مناسب نبودن بستر اجتماعی لازم برای شکوفایی استعدادها، فرد، می‌تواند عاملی مهم در شکل‌گیری اختلال روانی در او باشد. در عرصه ادبیات نیز، بروز مسائل روانی در متون ادبی، می‌تواند به دو شکل باشد. نخست مسائل روانی که ریشه فردی دارد و دوم، مسائل روانی که ریشه اجتماعی دارد. بنابراین، نویسنده‌ای که با مسائل و پیچیدگی‌های روان انسان و چگونگی تأثیرپذیری آن از اجتماع آشنا باشد، در ساخت و پردازش شخصیت‌های داستانی خود، موفق‌تر عمل خواهد کرد. بدیهی است اثر چنین نویسنده‌ای عرصه‌ای مناسب برای مطالعه مسائل روان‌شناسانه با منشأ فردی و اجتماعی است.

«صادق هدایت»، از نویسندگان موفق ادبیات داستانی ایران است که با بهره‌گیری از معلوماتش در علم روان‌شناسی و مردم‌شناسی، نقش عوامل اجتماعی و محیطی را در پردازش و به‌تصویر کشیدن جریان تحول و تطور شخصیت‌ها و قهرمانان داستان‌هایش، به‌دقت برجسته ساخته‌است. یکی از بهترین مجموعه داستان‌های صادق هدایت، «سه قطره خون» نام دارد که برای بار نخست، در سال ۱۳۱۱ خورشیدی، در تهران منتشر شد. این مجموعه داستان، دربردارنده

۱۱ داستان کوتاه است. سومین داستان این مجموعه، با عنوان «داش آکل»، از شاهکارهای داستان کوتاه ایرانی است. این داستان، روایتی از زندگی «داش آکل»، لوطی مشهور شیرازی است که خصلت‌های جوانمردانه‌اش او را محبوب مردم ضعیف و بی‌پناه شهر کرده‌است. در سوی مقابل این شخصیت، «کاکارستم» قرار دارد که فردی گردن‌کلفت و ناجوانمرد است و در کشمکش‌هایی که میان او و داش آکل روی داده‌است، بارها از دست داش آکل شکست خورده و همین موضوع، انگیزه انتقام از رقیب را در درون او به وجود آورده‌است.

در این داستان، «حاجی صمد»، از مالکان شیراز، می‌میرد و داش آکل را که قبلاً در سفر کازرون با هم آشنا شده‌اند، به‌عنوان وکیل و وصی خود قرار می‌دهد. داش آکل، به‌ناچار، این وصیت را می‌پذیرد و تمام تلاش خود را صرف رسیدگی به اموال حاجی صمد و امور زن و بچه‌های خردسال او می‌کند. داش آکل، در همان آغاز پذیرش مسئولیت، با دیدن چهره «مرجان»، دختر حاجی صمد، ناخواسته، دل به او می‌بازد، اما اظهار عشق به مرجان را بر خلاف آیین جوانمردی و عمل به وصیت حاجی صمد می‌داند. او در این مورد، بدون این که قضیه را با کسی در میان بگذارد، در درون خود، پیوسته درگیر این ماجرای عاشقانه است. پس از گذشت هفت سال، برای مرجان خواستگار می‌آید. داش آکل، به‌عنوان آخرین وظیفه خود، وسایل ازدواج مرجان را فراهم می‌کند و او را به خانه بخت می‌فرستد و از زیر بار مسئولیتی که حاجی صمد بر دوش او گذاشته‌است، بیرون می‌آید. همان شب ازدواج مرجان، داش آکل، به محله «سردزک»، میدانگاهی که سابقاً قرقگاه او بوده‌است، می‌رود. در این میان، کاکارستم پیدا می‌شود و میان آن دو نبردی تن‌به‌تن شکل می‌گیرد. در این مبارزه، کاکارستم، داش آکل را به‌صورتی کاری زخمی می‌کند. روز بعد «ولی‌خان»، پسر حاجی صمد، به عیادت داش آکل می‌رود. داش آکل طوطی‌اش را به‌عنوان تنها دارایی‌اش، به ولی‌خان می‌سپارد تا آن را به مرجان بدهد و سپس می‌میرد. این طوطی که در طول هفت سال، شاهد درد دل‌های عاشقانه داش آکل بوده، آن‌ها را آموخته‌است. به همین دلیل، عصر همان روز، هنگامی که مرجان مشغول تماشای طوطی داش آکل است، طوطی با تکرار همان جملات عاشقانه، ماجرای عشق داش آکل به مرجان را برملا می‌سازد.

در داستان داش آکل، شخصیت اصلی، تحت تأثیر مسائل شخصی و اجتماعی به‌نوعی روان‌رنجوری گرفتار می‌آید. در این مقاله شخصیت داش آکل، قهرمان و شخصیت اصلی داستان کوتاه «داش آکل» از دیدگاه اختلال یا اختلالات روانی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱-۱. بیان مسئله

نویسنده برای پرداختن به هر مقوله، باید مطالعه و شناخت لازم را داشته‌باشد تا بتواند اثری ارزشمند پدید آورد. از جمله این مقولات «شخصیت» است. لازم است هر نویسنده در زمینه شخصیت و شخصیت‌پردازی و توفیق در این زمینه، با مسائل مربوط به شخصیت‌شناسی آشنا و به آن‌ها آگاه باشد. شخصیت‌های متن ادبی، اگر زوایای پیدا و پنهان داشته‌باشند، خواننده را در تشخیص علل و انگیزه‌های کنش‌ها و واکنش‌های شخصیت‌ها و نیز درک تفاوت‌های میان شخصیت‌های به‌هنجار و نابه‌هنجار از هم، رهنمون می‌سازد. در داستان «دانش آکل» صادق هدایت، کیفیت روانی شخصیت اصلی داستان، که در نتیجه پردازش قوی آن، از سوی نویسنده است، به‌گونه‌ای است که خواننده با جنبه‌هایی پنهانی از روان او آشنا می‌شود. در واقع، دانش آکل، به‌تبع عواملی فردی و اجتماعی، رفتارش به‌نوعی غیرطبیعی می‌شود که نشانه‌های آن در داستان، قابل شناسایی است. در این پژوهش شخصیت دانش آکل، از نظر مشکلات و اختلالات روانی، بررسی می‌شود تا اختلال یا اختلالات موجود در رفتار او شناسایی و علل شکل‌گیری آن‌ها تحلیل شود. بنابراین پرسش‌های پژوهش شامل:

۱. آیا در شخصیت دانش آکل، اختلال یا اختلالات روانی وجود دارد؟

۲. در صورت وجود اختلال یا اختلالات روانی، در شخصیت دانش آکل، این اختلال یا اختلالات روانی از چه نوعی است؟

۳. در صورت وجود اختلال یا اختلالات روانی، در شخصیت دانش آکل، علت یا علل شکل‌گیری آن چیست؟

۱-۲. روش پژوهش

روش مورد استفاده در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی و شیوه جمع‌آوری داده‌های آن، کندوکاو در اسناد و منابع کتابخانه‌ای است. جامعه آماری و حجم نمونه پژوهش، داستان کوتاه «دانش آکل» از مجموعه داستان «سه قطره خون» صادق هدایت است. مبنای پژوهش کنونی، چاپ دوم کتاب «سه قطره خون» (۲۵۳۶)، نشر جاویدان، بوده‌است. با مطالعه داستان و تعمق در کنش‌ها و واکنش‌های شخصیت اصلی آن، یعنی «دانش آکل»، تلاش شده تا رفتارهای او، بر پایه مفروضات نقد روان‌شناسانه و آسیب‌شناسی روانی، تحلیل شود تا بدین طریق، اختلال یا اختلالات روانی موجود در شخصیت او شناسایی و علت‌یابی گردد.

۳-۱. ضرورت و اهمیت پژوهش

شخصیت‌شناسی دقیق داستان‌ها، علاوه بر توجه به مبانی و مفروضات ادبی، همچون عناصر روایی، به آگاهی از سایر حوزه‌های علمی، همچون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه و... نیاز دارد. «نقد روان‌شناسانه»، رویکردی نقادانه است که در این زمینه کارایی بسیار دارد و شناخت ابعاد مختلفی از شخصیت‌های داستان را فراهم می‌سازد. اهمیت این پژوهش، در آنست که متکی به نقد روان‌شناسانه است، و می‌تواند جنبه‌هایی از شخصیت «داش آکل» را که محرک رفتارهای او در داستان است، شناسایی کند.

۲. پیشینه پژوهش

در میان مقالات متعددی که داستان کوتاه «داش آکل» صادق هدایت را نقد، بررسی و تحلیل کرده‌اند، تا کنون تنها یک مقاله به نقد روان‌شناسانه این داستان، اختصاص داشته‌است:

۱. رحیم نوری (۱۴۰۰)، مقاله‌ای با عنوان «تحلیل روانکاوانه شخصیت داش آکل در مجموعه سه قطره خون صادق هدایت»، نوشته و کوشیده‌است تا در آن، خوانشی فرویدی از این شخصیت داشته‌باشد. از نتایج این پژوهش آن‌که: داش آکل پیوسته درگیر تعارضات اخلاقی و روانی گوناگونی بوده و از نوعی درگیری ذهنی و روانی رنج برده‌است. به همین دلیل، تکانه زندگی و مرگ، نهاد و فرامن و ناخودآگاه و خودآگاه او دائماً در کشمکش بوده‌است.

پژوهش کنونی، اگر چه در موضوع، مشابه پژوهش بالا به نظر می‌آید، اما بر آنست تا به‌طور مشخص، اختلال یا اختلالات روانی شخصیت داش آکل را که به رفتارهای او جهت داده‌است، شناسایی و ریشه‌یابی نماید.

۳. بحث و بررسی

در گذشته، رفتارهای نابه‌هنجار افراد و آسیب‌های روانی انسان‌ها را به نیروهای جادویی و ماوراءطبیعی مانند دیو، شیطان، ارواح و نظایر آن نسبت می‌دادند. مطابق چنین تشخیصی، برای درمان فرد مبتلا می‌کوشیدند تا این نیروهای جادویی و ماوراءطبیعی را از وجود شخص بیرون برانند. این شکل درمان با شکنجه فرد همراه بود (نک: آزاد، ۱۳۷۴: ۴). اما در قرون اخیر، با

پیدایش دانش روان‌شناسی، به‌عنوان یک علم نظام‌مند و نظریه‌محور، و پیشرفت آن، رفتارهای غیرعادی افراد توجیه علمی پیدا کرد و برای درمان آن‌ها روش‌هایی علمی و منطقی جایگزین شد.

به‌زعم روان‌شناسان، افراد معمولاً در صورت دست‌نیافتن به اهداف مهم زندگی خود، شکست می‌خورند و اگر بعد از مدتی توانایی کنارآمدن با عواقب آن را نداشته‌باشند، ممکن است افسرده شوند. «سلیگمن»، در مطالعات خود به رابطه‌ی میان درماندگی آموخته‌شده و افسردگی دست یافت. او، با درنظرگرفتن این‌که عمده‌ترین نشانه افسردگی، احساس ناتوانی در کنترل کردن رویدادهای زندگی فرد است، افسردگی را اوج بدبینی نامید. در نظر سلیگمن، افرادی که شدیداً افسرده‌اند؛ خود را درمانده می‌بینند و معتقدند کوشش در انجام هر کار فایده‌ی کمی دارد. زیرا آن‌ها انتظار ندارند که چیزی به نفعشان تمام شود (شولتز و شولتز، ۱۳۸۱: ۵۰۴). همه‌ی افراد هنگامی که در انجام‌دادن کاری ناکام می‌شوند یا زمانی که رویدادها و حوادث بیرونی مانع موفقیتشان می‌شود؛ گاهی دچار احساس درماندگی می‌شوند. ممکن است خشونت و ناراحتی حاصل از احساس درماندگی کوتاه‌مدت و گذرا باشد و به‌زودی برطرف شود. اما در مواقعی برای بعضی از افراد به این شکل نخواهدبود و افسردگی آن‌ها ممکن است زمانی طولانی ادامه داشته‌باشد و انگیزه‌ی خود را برای تلاش کردن و زندگی کردن از دست بدهند. افرادی که به «اختلال شخصیت افسرده» دچار می‌شوند، صفات مادام‌العمری در طیف افسردگی در رفتارشان به وجود می‌آید. این‌گونه افراد دارای شخصیتی بدبین، بی‌لذت، وظیفه‌شناس، مرددبه‌خود و به‌نحوی مزمن، ناشاد می‌شوند (همان: ۵۲۵). متخصصان حوزه‌ی روان‌شناسی افسردگی را به انواع مختلفی تقسیم کرده‌اند و برای هر یک نشانه‌هایی نیز ذکر کرده‌اند (شاملو، ۱۳۸۶: ۱۷۸).

در داستان «داش آکل»، شخصیت اصلی داستان، بنا به دلایلی، به دو نوع اختلال افسردگی و مازوخیسم دچار می‌شود که نوع نخست، در این داستان، نمودی پررنگ‌تر دارد. در ادامه‌ی پژوهش این اختلال‌ها و عوامل آن‌ها، در شخصیت داش آکل، مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

۳-۱. تحلیل اختلال‌های روانی در شخصیت «داش آکل»

شخصیت مورد تحلیل در داستان «داش آکل»، شخصیت «داش آکل» است. او برای این‌که بتواند عشق «مرجان» را در وجودش پاک کند، خود را به‌صورت روزانه، مشغول رسیدگی به امور زندگی

و خانواده «حاجی صمد» می‌کند؛ اما عشق مرجان از او دور نمی‌شد. در واقع، عشق احساسی است که در زندگی هر انسانی می‌تواند اتفاق بیفتد. داش‌آکل نیز مانند دیگر انسان‌ها به عشق مرجان گرفتار می‌شود. تبعات این عشق نافرجام، با بروز اختلال افسردگی در شخصیت داش‌آکل همراه است. زیرا افسردگی طبیعی و متعادل در انسان، واکنشی است نسبت به یک عامل بیرونی که فرد از آن آگاه است و با محرومیت از آن چیز، به اختلال افسردگی دچار می‌شود. «در اختلال نوروز افسردگی نیز، غالباً عامل محروم‌کننده بیرونی، مانند ازدست‌دادن یکی از نزدیکان، یا شکست در امور زندگی، شغلی و امثال آن دیده می‌شود» (همان: ۱۵۰). داش‌آکل، به دلیل ازدست‌دادن مرجان، به این نوع از افسردگی دچار می‌شود. نمونه‌های این نوع افسردگی در شخصیت داش‌آکل، در بخش‌هایی از داستان به‌وضوح قابل مشاهده است. از جمله آن‌که در داستان می‌خوانیم: داش‌آکل «زیر لب با خودش حرف می‌زد و باقی روز را هم برای این‌که فکر عشق را در خودش بکشد، به دوندگی و رسیدگی به کارهای حاجی می‌گذرانید» (هدایت، ۲۵۳۶: ۴۸). همچنین در جایی دیگر از داستان آمده است: «داش‌آکل لبخند افسرده‌ای زد... از خانه بیرون آمد. تنگ غروب بود. تنش گرم و فکرش پریشان بود و سرش درد می‌کرد» (همان: ۵۰). نویسنده در این بند، از ترکیب وصفی «لبخند افسرده» استفاده کرده است. این کاربرد بسیار آگاهانه و هوشمندانه است و می‌تواند نشانگر آگاهی نویسنده از مسائل روان‌شناسی باشد؛ زیرا نویسنده بزرگی چون هدایت نمی‌تواند از علم روان‌شناسی یکسره بی‌اطلاع باشد. از آن‌جا که ادبیات و روان‌شناسی، هر دو با انسان سروکار دارند، پس نویسنده نیز می‌تواند مانند روان‌شناس نسبت به شخصیت‌شناسی آگاهی داشته باشد. بی‌شک هدایت نیز از این ویژگی بی‌بهره نبوده است. آن‌گونه که در بیت زیر، بار دیگر، هدایت، بسیار آگاهانه و زیرکانه افسرده‌شدن داش‌آکل را با عنوان دیوانه‌شدن او که از زبان شخصیت داش‌آکل بیان می‌شود، در متن داستان مطرح می‌کند: «[داش‌آکل] آهنگ دیگری به بیاد آورد، کمی بلندتر خواند: دلم دیوانه شد، ای عاقلان آرید زنجیری/ که نبود چاره دیوانه جز زنجیر تدبیری» (همان: ۵۱)

در این‌جا نویسنده واژه «دیوانه» را عمداً به کار برده است؛ زیرا در گذشته، به افرادی که دچار اختلالی در رفتار می‌شدند، دیوانه می‌گفتند، و با آن‌ها «با غل و زنجیر برخورد می‌شد و آن‌ها را در نهادهای زندان‌گونه محبوس می‌کردند» (ضمیران، ۱۳۹۵: ۳۹). به همین دلیل داش‌آکل در ضمن این بیت، از اطرافیان می‌خواهد که برای رهایی از درد عشق، او را در غل و زنجیر کنند. او

این شعر را با لحنی ناامید و پر از غم و غصه می‌خواند، اما مثل این‌که حوصله‌اش سر برود یا فکرش جای دیگر باشد خاموش می‌شود و سکوت می‌کند (نک: هدایت، ۲۵۳۶: ۵۱).

اطلاق عنوان دیوانه، به افرادی که مبتلا به اختلال رفتاری بوده‌اند، در ادبیات سنتی ایران، به‌وفور دیده می‌شود. انتخاب این بیت از سوی نویسنده، ما را متوجه این نکته می‌کند که نویسنده متأثر از قدما، از شخصیت بیمار و مبتلا به افسردگی داش آکل، با عنوان دیوانه یاد کرده‌است. و نیز متأثر از روشی که برای درمان دیوانگان در گذشته به کار می‌رفته‌است، چاره دیوانگی این شخصیت را در به‌زنجیر کشیدن او می‌داند. روشی که «فوکو»، به‌خوبی به آن اشاره می‌کند و می‌گوید: در گذشته به افرادی که از لحاظ روحی برای مدتی رنجیده‌خاطر و اندوهگین می‌شدند و کنترل خود را از دست می‌دادند، دیوانه می‌گفتند و آن‌ها را با غل و زنجیر می‌بستند. اما بعدها، این افراد را افسرده نامیدند و در بیمارستان‌های روان‌پزشکی تحت درمان قرار می‌دادند (ضمیران، ۱۳۹۵: ۷۶).

در قسمتی از متن داستان، نویسنده درباره داش آکلی که به عشق مرجان دچار شده‌است، این‌گونه می‌گوید:

دیگر حنای داش آکل پیش کسی رنگ نداشت و برایش تره هم خرد نمی‌کردند. هر جا که وارد می‌شد در گوشی با هم پیچ می‌کردند و او را دست می‌انداختند. داش آکل از گوشه و کنار این حرف‌ها را می‌شنید ولی به روی خودش نمی‌آورد و اهمیتی نمی‌داد، چون عشق مرجان به‌طوری در رگ و پی او ریشه دوانیده بود که فکر و ذکری جز او نداشت (هدایت، ۲۵۳۶: ۴۶).

از لابه‌لای این سطور، این‌گونه برمی‌آید که داش آکل، پس از ابتلا به عشق مرجان، اعتبار دیرینه خود را از دست می‌دهد و مورد تمسخر مردم قرار می‌گیرد. این مردم به داش آکل، به چشم یک دیوانه نگاه می‌کنند و او را مورد استهزا قرار می‌دهند؛ چون از نظر آن‌ها شخص افسرده، دیوانه است. هدایت از خنده و ریشخندهای مردم، مخاطب را به این سو راهنمایی می‌کند که ذهن و روان داش آکل مختل شده و او به اختلال افسردگی مبتلا شده‌است. او با ذکر این علایم نشان می‌دهد اختلال افسردگی به اندازه‌ای در شخصیت داش آکل شدید بوده‌است که تمام افرادی که او را مشاهده می‌کرده‌اند، متوجه این اختلال در رفتارهای او می‌شده‌اند.

در بخش دیگری از داستان آمده‌است:

هوا تاریک شده بود که داش آکل دم محله سردزک رسید. این جا همان میدانگاهی بود که پیش تر، وقتی دل و دماغ داشت، آن جا را قرق می کرد و هیچ کس جرأت نمی کرد جلو بیاید. بدون اراده رفت روی سکوی سنگی جلو در خانه ای نشست، چپش را درآورد، چاق کرد، آهسته می کشید. به نظرش آمد که این جا نسبت به پیش خراب تر شده، مردم به چشم او عوض شده بودند، همان طوری که خود او شکسته و عوض شده بود. چشمش سیاهی می رفت، سرش درد می کرد (همان: ۵۱).

این سطرها نشانه دیگری از افسرده شدن داش آکل است؛ زیرا او دیگر آن داش آکل پُر قدرت و بانگیزه گذشته نیست. او به فردی ضعیف و بی انگیزه و بی رمق تبدیل شده است که انگیزه ای به زندگی ندارد. بی میلی و بی انگیزگی نسبت به زندگی، از نشانه های افراد افسرده است و این بی میلی و بی انگیزگی ممکن است از زبان فرد شنیده شود یا در رفتار او نمود بیابد (شاملو، ۱۳۸۶: ۱۰۹).

داش آکل هنگامی برای آخرین بار به نبرد با «کاکارستم» می پردازد که دورانی طولانی (۷ ساله) از افسردگی را پشت سر گذاشته و بهبود نیافته است. او بهبودی خود را در فراموش کردن عشق مرجان می داند. اما از آن جایی که نتوانسته است عشق دیرینه خود را فراموش کند، تنها راه رهایی از عشقی را که گریبان گیرش شده است، در این می داند که به زندگی خود پایان دهد. در واقع، نبرد او با کاکارستم می تواند نشان دهنده استقبال داش آکل از مرگ و رهایی از عشق مرجان باشد. به نظر می رسد کسی که در تمام دعواها و درگیری ها با رقیبش پیروز بوده است، این بار، تماماً شکست را انتخاب می کند. شکستی که با مرگ او خاتمه می یابد و در مقابل ناکامی او در عشق مرجان، برایش دردآور نیست:

در میان کشمکش سر داش آکل به سختی روی سنگ فرس خورد، نزدیک بود که از حال برود. کاکارستم هم، اگر چه به قصد جان می زد ولی تاب مقاومتش تمام شده بود، اما در همین وقت، چشمش به قمه داش آکل افتاد که در دسترس او واقع شده بود، با همه زور و توانایی خودش آن را از زمین بیرون کشید و به پهلوی داش آکل فروبرد. چنان فرو کرد که دست های هردوشان از کار افتاد (هدایت، ۲۵۳۶: ۵۳).

داش آکل با دست کاکارستم اقدام به خودکشی می کند و به این نحو به زندگی خود پایان می دهد. این حرکت نیز نوعی خودکشی است. در این داستان «درگیری با مرگ و انتخاب خودکشی به جای زیستن به خوبی مشهود است» (گلشیری، ۱۳۸۷: جلد ۲: ۶۶۳). مرگ داش آکل به دست کسی که هرگز از او شکست نخورده است، برای خواننده قابل انتظار نیست. این موضوع می تواند در بردارنده این نکته باشد که داش آکل به عنوان یک فرد افسرده، برای مرگ

خود و خودکشی به دست رقیب، برنامه‌ریزی کرده‌است. زیرا او نیز همانند دیگر افراد خودکشی‌کننده بر این باور بوده که چون در زندگی به اهداف و امیال خود نرسیده، زندگی برایش بی‌مفهوم است و مرگ بر آن برتری دارد (کیانی و همکاران، ۱۳۹۲: ۲).

داش آکل اگر چه با ضربه قمه کاکارستم کشته می‌شود، اما او مدت‌ها پیش‌تر، به لحاظ روحی، به وسیله عقاید غلط خود و جامعه‌ای که در آن زیسته‌بود، از پای درآمده‌بود. باورهای اجتماعی غلطی که داش آکل با آن‌ها بزرگ شده‌بود و خو گرفته‌بود. باوری که به او یاد داده‌بود ازدواج با مرجان کاری ناجوانمردانه است (نک: هدایت، ۲۵۳۶: ۴۷). نویسنده از این‌گونه مشکلات و باورهای اشتباه رایج در جامعه آگاه است، به همین دلیل سعی می‌کند در نوشتن متن داستان به موضوعات یا مشکلاتی بپردازد که در جامعه فراگیرترند یا به اصلاح نیاز دارند. شخصیت داش آکل، در واقع از جمله شخصیت‌هایی است که جریانی عاشقانه و باورهای غیرمنطقی جامعه، زندگی‌اش را دگرگون می‌کند:

نه، از مردانگی دور است... او چهارده سال دارد و من چهل سالم است... اما چه بکنم؟ این عشق مرا می‌کشد... مرجان... تو مرا کشتی... به که بگویم؟ مرجان... عشق تو مرا کشت...! اشک در چشمانش جمع و گیلان روی گیلان عرق می‌نوشید. آن وقت با سردرد همین طور که نشسته‌بود خوابش می‌برد (همان).

داش آکل در جریان این عشق نافرجام و تلخ، دچار مازوخیسمی خفیف نیز می‌شود؛ یعنی همان حالت عشقی که عاشق به خاطر معشوق خود را عذاب می‌دهد و از رنج کشیدن خود لذت می‌برد. او این رنج را به جان می‌خرد، چون تحمل این حجم از درد و رنج‌ها را جوانمردانه‌تر از ازدواج با مرجان می‌داند.

۴. نتیجه‌گیری

در این مقاله به تحلیل شخصیت «داش آکل»، قهرمان داستان «داش آکل» صادق هدایت، از منظر اختلال روانی پرداخته‌شد. نتیجه پژوهش بیانگر آن است که داش آکل پس از این‌که عاشق مرجان می‌شود، به نوعی افسردگی دچار می‌شود؛ این افسردگی به‌مرور در او بیش‌تر می‌شود، به‌طوری که دیگر توانایی پنهان کردن آن را ندارد و همگان با مشاهده نشانه‌های آن در رفتار داش آکل، به وجودش پی می‌برند. در نهایت افسردگی داش آکل تنها با مرگ او پایان می‌یابد. به نظر

می‌رسد مرگ داش آکل در این داستان، نوعی مرگ عمدی در جهت رهایی از اختلال افسردگی باشد؛ زیرا او به دست کسی کشته می‌شود، که هرگز مغلوب او نبوده‌است.

نویسنده داستان داش آکل کوشیده‌است تا در کنار ترسیم ریشه‌های شخصی افسردگی داش آکل، به علل اجتماعی آن نیز اشاره کند. این علل مربوط به باورهای غلط اجتماعی است که بر مبنای آن‌ها داش آکل خود را از ازدواج با مرجان محروم می‌کند و در عوض این کار، هزینه‌ای سنگین را بر خود تحمیل می‌کند. هزینه‌ای که برابر با افسردگی هفت ساله ناشی از عشق مرجان و در نهایت نوعی خودکشی است که به دنبال دارد. طرح عوامل اجتماعی افسردگی داش آکل، از سوی نویسنده داستان، گواهی بر نگاه نقادانه هدایت به عادات اجتماعی غلطی است که به شخصیت افراد جامعه جهت می‌دهد.

به نظر می‌رسد داش آکل در این داستان، در کنار اختلال افسردگی، به اختلال مازوخسیم نیز، در سطحی پایین، مبتلا بوده‌است. زیرا او از ازدواج با مرجان خودداری می‌کند تا بنا به تصور خود، مرجان با شخصی غیر از او، با شرایطی بهتر، ازدواج کند. اما این تصمیم برای او همراه با تحمل دشواری‌های بسیاری است. بدین ترتیب داش آکل، به شرایطی سخت تن می‌دهد، تا در عوض مرجان شرایطی بهتر داشته‌باشد و از این بابت نوعی احساس خوشایند به داش آکل دست می‌دهد.

کتابنامه

۱. آزاد، حسین (۱۳۷۴)، *آسیب‌شناسی روانی*، روانی، تهران: بعثت.
۲. شاملو، سعید (۱۳۸۶)، *آسیب‌شناسی روانی*، روانی، تهران: رشد.
۳. شمیسا، سیروس (۱۳۸۸)، *نقد ادبی*، تهران: میترا.
۴. شولتز، دوان پی و شولتز، الن سیدنی (۱۳۸۱). *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه: یحیی سیدمحمدی، تهران: ویرایش.
۵. ضمیران، محمد (۱۳۹۵)، *میشل فوکو: دانش و قدرت*، تهران: هرمس.
۶. کیانی، احمدرضا و دیگران (۱۳۹۲)، «بررسی کیفی عوامل خانوادگی دخیل در اقدام به خودکشی»، *تحقیقات علوم رفتاری*، س ۱۱، ش ۴، صص ۲۴۵-۲۵۱.

۷. گلشیری، هوشنگ (۱۳۸۷)، باغ در باغ، ج ۲، تهران: نیلوفر.
۸. هدایت، صادق (۲۵۳۶)، سه قطره خون، تهران: جاویدان.
۹. یآوری، حورا (۱۳۷۴). روانکاوی و ادبیات (دو متن، دو انسان، دو جهان: از بهرام گور تا راوی بوف کور)، تهران: تاریخ ایران.



Research article
Received: 07/28/2024
Accepted: 10/11/2024
pp. 43- 55



*Contemporary Iranian
literature studies*
Vol. 1, No. 2, Summer 2024

A Psychological Analysis of the Short Story “Dāsh Ākol” by Sadegh Hedayat

Kobra Faraji Arpanahi¹
Parastou Karimi²

Abstract

Literature and psychology share many similarities, leading to the development of a branch of literary criticism known as “Psychological Criticism”. This approach analyzes texts through a psychological lens, using a descriptive-analytical method. Due to its foundation in psychological criticism, this approach takes an interdisciplinary perspective. The aim of this research is to explore and analyze the psychological disorders present in the behavior of Dāsh Ākol, the main character in Sadegh Hedayat’s short story “Dāsh Ākol”. The analysis begins by providing a brief overview of mental disorders using psychological knowledge. Subsequently, Dāsh Ākol’s character is examined in terms of mental disorders, based on his actions and reactions throughout the story. The findings of the research reveal that Dāsh Ākol falls into depression as a result of a failed romantic relationship. This depression progressively worsens, impacting all aspects of Dāsh Ākol’s life. Ultimately, after seven years of suffering, he commits an indirect suicide in an attempt to escape his mental anguish. The story includes subtle hints that suggest societal issues, such as prevalent misconceptions, contribute to the development of Dāsh Ākol’s depressive disorder. Additionally, a mild form of masochism disorder is also observed in Dāsh Ākol’s personality.

Key words

Psychological Criticism, Mental Disorder, Short Story “Dāsh Ākol” by Sadegh Hedayat.

1. M.A. of Persian Language and Literature, Persian Language and Literature Department, Faculty of Literature and Human Sciences, Shahrekord University, Shahrekord, Iran.

Email: faraji.arpanahi@gmail.com

2. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Persian Language and Literature Department, Faculty of Literature and Human Sciences, Shahrekord University, Shahrekord, Iran. (Corresponding Author).

Email: parastou_karimi@yahoo.com